

تماشاخانه

احسان گنجی | کارتون‌نویس | ehsanganji58@gmail.com



شهروند

Ehsan...

نیمه پنهان بناهای تاریخی



شاهرام ماتبگ | جابر حسین زاده | درست بعد از آنکه ۵۰ درصد از فرزندان شاه جهان و ملکه ممتاز محل مردند و وقتی خود ملکه هم در ۳۹ سالگی موقع تولد چهاردهمین فرزندش فوت کرد، شاه جهان تصمیم گرفت به پاس این حجم از تولید خالصانه در هند بنای یادبودی برای زینت بسازد و برای همین ۲۰ هزار کارگر، معمار، سنگتراش و فلزکار را از سراسر آسیا اجیر کرد تا به مدت ۲۲ سال بنای تاج محل را بسازند که چند قرن بعد توریست‌ها بروند چهار تا عکس یادگاری بکشند. از جمله معمارهای مشغول به کار در این پروژه می‌توان به استاد عیسی شیرازی نقشه‌نویس اشاره کرد که از بس از زیر کار در رفت و زیر سایه درخت‌ها چرت زد، اعصاب شاه جهان خط‌خطی

شد و دستور داد توی یکی از بنجرها از استاد به جای نعل در گاه استفاده کنند. شاه جهان که علاقه به هنر و معماری و قرتی بازی را از پدرش اکبر شاه به ارث برده بود، یک بار هم که فشار فسفر مغزش رفته بود روی ۴۵۰ دستور داد برایش تختی بپزد که بعد از آن نام تخت طاووس بسازند که بعد از آن شاه برود با جنگ و خونریزی بزند توی گوشش و به عنوان غنیمت بیاوردش ایران. اما روحیه لطیف شاه که در بند بند بنای تاج محل متجلی است، به فرزندانش منتقل نشد و به محض بیمار شدن شاه، همه‌ها خانه را گذاشتند روی سرشان و دو سه تایشان زنده همدیگر را کشند و آن که قوی تر بود از بقیه شد شاه و پدر بیمار را هم فرستاد توی یک قلعه تا با آن روحیه حساس هنری حس بشود و همان جا هم بمیرد.

روگذر غیر هم سطح

ترک اعتیاد با شیب ملایم



می‌شوم. کلی آیمیه و آجیل جلویش گذاشتم. همه را خورد. چند ساعت بعد هم بدن درد گرفت. با داد و فریاد گفت: «آخه لعنتی، این چه وضع ترک دادنه، من عملم سنگین بوده، این طوری که ترک نمی‌دن، باید آروم آروم ترک کنم.» حرفش درست بود، خودم قبلا یک سری کارهای ناشایست را ترک کرده بودم، خیلی ملایم حرکت کردم تا موفق شدم. رفتم کنار دستش نشستیم و پرسیدم: «خوب حالا می‌گی چکار کنم؟» گوش‌اش را از توی جیبش درآورد و یک شماره را خواند و گفت: «این شماره اسی لینچانه، زنگش بزنی برو یکم مواد ازش بخر.» زدم زیر دستش، گوش‌اش را پرت کردم آن طرف و با عصبانیت گفتم: «من برم؟ مگه من ساقی‌ام؟ پاشو برو از خونه من بیرون.» کلی گریه و زاری کرد و قسمم داد. قبول کردم. رفتم از اسی مواد خریدم و بهش دادم. این کار را تقریباً یک ماه ادامه دادم، دیگر هیچ پولی برایم نمانده بود. به مسعود گفتم: «ببین من دیگه هیچ پولی ندارم، تو هم که هنوز مصرفتو کم نکردی، پاشو برو سر خونه و زندگیت.» مسعود دوباره زد زیر گریه و دمت گرم... دوستت دارم مسعود.»

داود نجفی | طنز نویس | مشغول دیدن فوتبال بودم که یک نفر زنگ خانه‌مان را زد. مسعود بود. از دوستان قدیمی‌ام که درگیر افیون شده بود. آستینم را گرفت و گفت: «داود جون دستم به دامت، می‌خوام ترک کنم، کمک کن، منو ببند توی خونه‌ت» گفتم: «چی شد بعد این همه وقت به فکر ترک افتادی؟» بغضش ترکید و گفت: «بابا لامصب زرم از خونه انداختتم بیرون، همه وسایل خونه بابامو حتی لباس زیراشم فروختم.» آستینم را از دستش بیرون کشیدم و گفتم: «آخه لباس زیر باباتو کی خریده؟» درحالی که داشت خودش را می‌خاراند، گفت: «چمیدونم، از این گیاهیا بود دیگه، بعدم حالا تو چیکار به اون داری؟ کمکم می‌کنی یا نه؟» دلم برایش سوخت، رفتم کنار تا بیاید داخل. روی میل جلوی تلویزیون دراز کشیدم و گفتم: «تا می‌تونستی تقویت کن، جبران می‌کنم داداش.» پیش خودم گفتم برای ثوابش این کار را می‌کنم و بعد هم قهرمان محل



شهر زیبا | شماره هفتاد و چهارم و ششم | پیراگفتم: به ما شد عرصه تنگ جز شکیبایی چه باشد راهکار؟ | توی دنیای پراز اندوه و جنگ خنده کرد و داد پاسخ: «شهروند»

سلام بر کلوخ

مومبایی: چرانوارهای منوباز می‌کنید؟! خیلی بهداشتی نیست
کودک: مامان پوشکم رو پس بده!
گشت ویژه: چی تو لباست قایم کردی؟ - به خدا پوشکه!
آفتابه: تا من هستم از هیچی نترسید
#بذارید_بهداشت_مان_را_رعایت_کنیم#شهروند



شهر فرنگ | داود شهیدی | کارتون‌نویس



شهروند

دختر سوییشرتی VS حامد پورلا

مهمترین خبر سینمایی - فرهنگی این هفته، خبر شروع ساخت فصل دوم سریال پدر است که با استقبال بی نظیر مخاطبان این سریال روبه‌رو شده است. در این فصل سریال که گویا با داستانی ابرقهرمانی و با جلوه‌های ویژه خاص بصری ساخته می‌شود، قرار است از استاد ایرج ملکی به‌عنوان مشاور کارگردان استفاده شود، اگر چه خود استاد هنوز این خبر را تایید نکرده و ممکن است صرفاً یک شایعه برای استفاده از محبوبیت و نفوذ نام استاد ملکی برای افزایش بیننده سریال باشد. در خلاصه این فصل که به‌تازگی لو رفته، می‌خوانیم: «یلا که با مشکلات زیادی در زندگی خود روبه‌رو است؛ به‌صورت اتفاقی سوییشرت‌اوغاگر خود را در کم‌لباس‌ها پیدا کرده و با پوشیدن آن و گذاشتن کلاهش بر سر، به ابر لیلیا تبدیل شده و با نام مستعار «دختر سوییشرتی» به مردم شهر کمک می‌کند. او برای مقابله با مردهای هیپ و هوس باز، کلاه سوییشرت خود را بر سر گذاشته و با استفاده از اشعه آن، آنها را از پنجره به بیرون پرت می‌کند. از طرف دیگر، حامد نیز که در فصل قبل به‌صورت کامل نمرده بوده با گرفتن چندتا جون اضافه از تهیه‌کننده، به سریال برگشته است. او که بعد از افتادن از پنجره و مجروح شدن نزد استاد اعظم معبد شاتولین رفته و در آنجا آموزش‌های ذهنی و بدنی خاصی دیده، اکنون پرواز کردن را یاد گرفته و دیگر ترس از ارتفاع ندارد و در جمع اهالی معبد به «حامد پورلا» معروف شده است. او با تقویت توانایی «لبری با تهریش و موی فرق از بغل»، دل دختران را برده و آتش به پا می‌کند و اکت‌های عمیق و چهره بر احساس خود، جمعی را شیفته خود کرده است. حامد پورلا، همچنین با کاروری قدرت ذهنی خود، اکنون به راز آخر معبد شاتولین پی برده و با قدرتی که به‌دست آورده، می‌تواند حامله شدن خانم هادر سریال‌های تلویزیون را قبل از عوق زدن بفهمد؛ قدرتی که تا پیش از این جز مرحوم حمیده خیرآبادی کسی از آن برخوردار نبوده است.

جنگ دختر سوییشرتی و حامد پورلا که سکانس نهایی این فصل از سریال پدر را تشکیل می‌دهد یکی از پرهزینه‌ترین سکانس‌های سریال‌های تلویزیون خواهد بود که تأمین هزینه آن به یکی از دغدغه‌های مهم مدیران تلویزیون تبدیل شده است. البته یکی از مدیران صدا و سیما قول داده که با گرفتن اسپانسر این مشکل حل خواهد شد. گویا قرار است در صحنه اوج درگیری، محمدرضا احمدی باشنل بلندی که روی آن شعار اسپانسر بر نامه نقش بسته از سمت افق وارد کادر شود و با دیالوگ: «خب اجازه بدید تو این فرصتی که به دست اومده به بار دیگه در مورد اسپانسر برنامه براتون توضیح بدم.» مشکل مالی سریال را حل کند. نویسنده‌گان این سریال برای نقش محمدرضا احمدی هم ایده بکری دارند و قرار است در پیرنگی فرعی، به گذشته این شخصیت فلش‌بک زده شده و ماجرای کودکی او را ببینیم که در کلبه‌های دورافتاده در نزدیک جنگل در کنار پیرمرد بد اخلاقی به نام «عادل خان» کار و زندگی می‌کند. او که برای گذران زندگی مجبور است به زور گویی‌های عادل، که از او می‌خواهد روزی سیصدبار اسپانسر را معرفی کند، تن دهد، یک روز تصمیم به فرار می‌گیرد و این سرآغاز ماجراهای جذاب احمدی است. به امید آغاز پخش سریال.